



بحران خاور میانه و زوال قدرت امپریالیسم آمریکا

خاورمیانه، از نیمه دوم قرن بیستم، همواره یکی از کانونهای بحران نظام سرمایه داری جهانی بوده است. کودتاها، جنگ ها و انقلاباتی که در طول تمام این سال ها در منطقه رخ داد، انعکاسی از بی شمار تضادهای درهم تنیده ای است که خاورمیانه با آنها رو به رو بوده است. اما آن چه که از اوائل قرن بیست و یکم به گسترش ابعاد و دامنه بحران در این منطقه انجامید، نقشه های توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا، همراه با لشکرکشی نظامی و اشغالگری مستقیم بود. هدف اصلی دولت آمریکا به نمایندگی از انحصارات حاکم بر این کشور از این لشکرکشی نظامی، تسلط انحصاری بر بازارهای تمام منطقه، کنترل مهم ترین منبع نفت و انرژی جهان و مهار دولت هایی بود که در دروان جنگ سرد تحت نفوذ دولت شوروی قرارداشتند. نتیجه این لشکرکشی نظامی، اما پس از اشغال نظامی عراق، آن چیزی نبود که دولت آمریکا وانحصارات امپریالیستی آمریکا در رویای آن بودند. به جای تثبیت اوضاع به نفع آمریکا، تلاطمات سیاسی گسترش یافت. بر کانون های پیشین بحران منطقه، کانون های جدیدی افزوده شد و بحران ابعاد وسیع تری به خود گرفت. اگر تا پیش از این، مهم ترین کانون بحران، مسئله اسرائیل و فلسطین و در کنار آن لبنان قرار داشت، اکنون می توان از پنج کانون بالفعل بحران نام برد که به کانون های لاینحل بحران سیاسی جهان سرمایه داری درخاور میانه تبدیل شده اند. عراق، افغانستان، ایران، لبنان و فلسطین. گسترش این کانون های بحران، البته رابطه تنگاتنگی با ناتوانی و زوال قدرت امپریالیسم آمریکا

در صفحه ۲

مبارزات کارگران شیلی
راه گشای
مبارزات توده ها

در صفحه ۴

توافق البرادعی حسابی که به سرعت ناپدید شد

گزارش وی به اجلاس آژانس بین المللی انرژی اتمی انعکاس یافته است البته یکروزه حاصل نشد. این توافقات حاصل برگزاری جلسات مداوم با مسئولان سیاست خارجی دولت های عضو اتحادیه اروپا، روسیه و چین بود. این دولت ها تلاش داشتند به این طریق، ابتکار عمل را در دست بگیرند و با حل باصلاح مسالمت آمیز

در صفحه ۳

تنها کافی بود توافقات البرادعی با نمایندگان حکومت اسلامی بر سر پرونده اتمی بر روی کاغذ بیاید تا یکبار دیگر اثبات شود بحران در روابط جمهوری اسلامی با غرب، و بویژه آمریکا، پیچیده تر و عمیق تر از آن است که با نشست های دیپلماتیک و چانه زنی بر سر پرونده اتمی حل شود یا حتی تخفیف بیابد. توافقات البرادعی با حکومت اسلامی که در

جنبش طبقاتی کارگران در گذار از یک تند پیچ ۱۰

هاشمی رفسنجانی، آینده مجلس خبرگان و رویای اصلاح طلبان

کشمکش های درونی می توانست موضوعی عادی تلقی شود، اما در شرایط موجود با توجه به تمایل خامنه ای و ترفندهای گسترده ای که تیم منتخب جنتی، مصباح و یزدی به کار بردند تا از نشستن رفسنجانی بر کرسی ریاست مجلس خبرگان جلوگیری به عمل آورند، انتخاب او را می توان یک "پیروزی بزرگ" برای رفسنجانی و طرفدارانش به حساب آورد.

در صفحه ۶

پس از دو ماه کشمکش های درونی میان جناح های مختلف حاکمیت بر سر انتخاب ریاست مجلس خبرگان، سرانجام در روز سه شنبه ۱۳ شهریور ماه ۸۶، هاشمی رفسنجانی به ریاست این مجلس برگزیده شد. انتخاب رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان، واکنش های متفاوت و بعضا متضادی را در میان جناح بندی های درون حاکمیت به نمایش گذاشت. این انتخاب اگر چه امری عادی بود و در شرایط دیگری به دور از

اعدام، مجازاتی غیر انسانی در دستان حاکمان ستم گر

نگاهی به مجازات اعدام در جمهوری اسلامی

اخیر اعدامی در آن ها صورت نگرفته است. مکزیک و لیبیریا آخرین کشورهایی هستند که قانون منع مجازات اعدام در آن ها به تصویب رسیده است. به گزارش این سازمان، بیش از ۹۰ درصد از اعدام ها در چهار کشور، چین، ایران، عربستان سعودی و آمریکا. صورت می گیرد. بنابر گزارش های منتشره

در صفحه ۷

اعدام مجازاتی غیر انسانی است. مجازاتی که امروزه در بسیاری از کشورهای سرمایه داری نیز لغو گردیده است. به گزارش سازمان عفو بین الملل در حال حاضر در ۸۶ کشور جهان مجازات اعدام لغو شده است، یازده کشور مجازات اعدام را به جز در مورد جرایم جنگی لغو کرده اند و ۲۶ کشور نیز به رغم وجود قانون مجازات اعدام، در عمل آن را لغو کرده و در ده سال

بحران خاور میانه و زوال قدرت امپریالیسم آمریکا

دارد که داعیه سرکردگی و رهبری بی چون و چرای منطقه را داشت. اشغال نظامی عراق، ضربه جدی بر قدرت و توانایی نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا بود. به این معنا که پوسیدگی و زوال این قدرت را برملا کرد و در انظار همگان به نمایش گذاشت.

تا پیش از اشغال نظامی عراق، حتی قدرت های بزرگ رقیب آمریکا، به برتری این قدرت اذعان داشتند و آن را پذیرفته بودند. شکست های سیاسی و نظامی آمریکا در عراق، پوشالی بودن این قدرت را نشان داد و به یک شکست استراتژیک جهانی برای آمریکا تبدیل گردید.

در طول چند سالی که از اشغال عراق می گذرد، تمام تاکتیک های سیاسی و نظامی آمریکا، بی در پی با شکست رو به رو شده اند. گسیل ۳۰ هزار نیروی نظامی جدید، دیوار کشی به دور شهرها، حکومت نظامی های پی در پی، سازماندهی ۳۶۰ هزار مزدور مسلح از میان اسلامگرایان شیعه و کردها، نیز تغییری در اوضاع به نفع اشغال گران پدید نیاورد. مقاومت مردم عراق و درگیری های نظامی ادامه یافت. هرچه ناتوانی قدرت نظامی آمریکا بیشتر آشکار گردید، اختلاف و بحران در صفوف متحدین داخلی اشغالگران نیز فزونی یافت. یعنی های مخالف صدام که در ائتلاف سیاسی متحدین آمریکا حضور داشتند، خود را از این ائتلاف کنار کشیدند. اختلافات درونی اسلام گرایان شیعه به خروج صدری های گروه المهدی از این ائتلاف انجامید. هم اکنون حکومت تحت الحمایه و دست نشانده آمریکا که متشکل از اسلام گرایان حزب الدعوه، اسلامگرایان مجلس اعلا و ناسیونالیست های کرد می باشد، در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. اکنون، دیگر حتی فرماندهان نظامی آمریکا، چشم انداز پیروزی نظامی در عراق را از دست داده اند.

دست آوردهای لشکرکشی نظامی بوش به عراق تا این لحظه، ویرانی تعدادی از شهرهای عراق در نتیجه بمباران و گلوله باران شهرها و بمب گذاری های گروه های مخالف، از هم گسیختگی کامل اقتصادی، کشتار متجاوز از یک میلیون تن از مردم عراق، دومیلیون آواره و پناهنده به کشورهای دیگر، بیکاری و گرسنگی نیمی از جمعیت عراق، گسترش مرگ و میر

ناشی از بیماری های واگیر دار، از بین رفتن امکانات بهداشتی و درمانی مردم، نبود حتا آب و برق، انباشته شدن حداقل ۲۰ هزار زندانی سیاسی بر طبق آمارهای رسمی در زندان ها، مرگ روزمره دهها و صدها تن از مردم عراق در نتیجه درگیری ها نظامی، کشته شدن حدود چهار هزار و معلول شدن نزدیک به ۳۰ هزار نظامی آمریکایی، ۴۵۰ میلیارد دلار هزینه جنگ از جیب مردم آمریکا، تقویت اسلام گرایان و استقرار یک حکومت پوشالی متشکل از گروه های اسلام گرای طرفدار جمهوری اسلامی و ناسیونالیست های کرد در عراق است. البته ناگفته نباید گذاشت که این لشکر کشی به رغم تمام شکستی که برای آمریکا به بار آورده است، منافعی نیز در بر داشته که انحصارات تسلیحاتی و نفتی آمریکا از قیل آن سودهای کلانی به جیب زده اند. معهذا این شکست های پی در پی و ادامه اشغال، منجر به بروز بحران هایی در درون خود آمریکا نیز شده است. توده های مردم آمریکا که هیچ نفعی در این جنگ افروزی و اشغالگری نظامی طبقه حاکم این کشور نداشته و ندارند، مخالفت علنی خود را با سازماندهی تظاهرات و گردم آتی های ضد جنگ علیه دولت آمریکا، افزایش داده اند. اگر در آغاز این جنگ، گروهی از مردم ناآگاه آمریکا تحت تاثیر تبلیغات طبقه حاکم قرار داشتند، اکنون دیگر نه فقط ۷۵ درصد مردم آمریکا علیه این جنگ و اشغالگری هستند، بلکه اکثریت بزرگ مردم آمریکا خواهان فراخواندن فوری نیروهای نظامی از عراق اند.

شکست های سیاسی و نظامی بوش در عراق، در درون طبقه حاکم بر آمریکا نیز شکاف انداخته و به بحران درونی خود این طبقه در آمریکا انجامیده است.

اما فوری ترین نتیجه بن بست و شکست های سیاسی و نظامی آمریکا در عراق، تبدیل شدن ایران به یک کانون دیگر بحران در خاورمیانه بود. موضع گیری های دولت آمریکا در آستانه حمله به عراق علیه جمهوری اسلامی، نشان می داد که دولت آمریکا حمله نظامی به عراق را با پیش فرض پیروزی، مقدمه ای برای مهار و تسویه حساب با جمهوری اسلامی می دانست. اما همانگونه که عراق نتیجه معکوسی برای آمریکا در پی داشت، در مورد جمهوری اسلامی نیز چرخشی خلاف

آنچه که آمریکا می پنداشت، رخ داد. جمهوری اسلامی که در نخستین روزهای حمله نظامی آمریکا به عراق، چیزی نمانده بود که دست های خود را به علامت تسلیم بلند کند، در پی شکست های آمریکا در عراق و تقویت اسلام گرایان طرفدار خود در این کشور، با دعای جدید هژمونی طلبانه در منطقه سربلند کرد. اکنون دیگر منازعه جمهوری اسلامی با آمریکا محدود به دایره منازعات گذشته نیست. منازعه برسر توسعه طلبی امپریالیستی یا پان اسلامیستی جمهوری اسلامی به یک مسئله جدید در خاور میانه تبدیل شده است.

در افغانستان نیز اوضاع تغییر کرد. پس از اشغال افغانستان و سرنگونی رژیم فوق ارتجاعی طالبان، اوضاع در این کشور رو به آرامش و ثبات گذاشت. اما همین که اولین علائم شکست آمریکا در عراق ظاهر گردید، دوباره سر و کله طالبان پیدا شد. عملیات نظامی این گروه افزایش یافت. از آن جایی که نه تنها هیچ بهبودی در اوضاع به نفع توده مردم انجام نگرفت و ادامه اشغال و سرکوبگری بر نارضایتی توده های مردم افغانستان افزود، زمینه برای قدرت گیری روز افزون طالبان فراهم شد، تاجانی که اکنون عملا، قدرت در بخش هایی از افغانستان در دست این گروه است و نه دولت تحت الحمایه آمریکا و نیروهای نظامی ناتو. پس بی دلیل نیست که امروز، حکومت دست نشانده آمریکا در افغانستان و حتی دولت آمریکا، طالبان را به مذاکره برای برقراری صلح فرامی خوانند. این نیز شکستی دیگر برای امپریالیسم آمریکا بود. ابعاد این شکست نیز کمتر از عراق نیست. چرا که در افغانستان، نیروی نظامی ناتو تحت رهبری آمریکا ناتوانی خود را برای مقابله با گروه طالبان به نمایش گذاشته است.

شکست آمریکا در عراق، نه فقط ایران و افغانستان را به کانون های بالفعل بحران تبدیل نمود، بلکه تاثیرات خود را بر لبنان و فلسطین نیز برجای نهاد.

دولت آمریکا برای جبران شکست های خود در عراق و مقابله با جمهوری اسلامی که هم اکنون به اصلی ترین گره گاه بحران خاور میانه تبدیل شده است، تاکتیک درگیری غیرمستقیم به جای رودررویی نظامی مستقیم با جمهوری اسلامی را در پیش گرفت. حمله اسرائیل به لبنان برای درهم کوبیدن حزب الله در راستای تحقق این تاکتیک بود. اما در اینجا نیز شکستی دیگر بر شکست های پیشین افزوده شد. اسرائیل نه تنها نتوانست این هدف را عملی سازد بلکه بالعکس موفقیت گروه حزب الله را در لبنان

توافق البرادعی حبایی که به سرعت ناپدید شد

اسلامی بیشتر برای خریدن زمان و استفاده از اختلاف در روش های اعضای شورای امنیت و اتحادیه اروپا است که از منافع آنان منتج است.

این مساله که بحران چگونه، در چه زمانی به نقطه اوج آن خواهد رسید و به چه شکل مشخصی و در کجا بروز خواهد کرد، بستگی به روند تحول اوضاع خواهد داشت. مساله مهم اما این است که تشدید بحران، که می تواند اشکال نظامی داشته باشد، اجتناب ناپذیر است. چرا که اعضای شورای امنیت سازمان ملل و سایر دول پیشرفته سرمایه داری علی رغم اختلاف منافعیشان و علی رغم این که هر یک برای داشتن نقش بیشتر در غارت منابع اقتصادی ایران و خاورمیانه شیوه های خاص خود را در برخورد به حکومت اسلامی در پیش می گیرند، اما جملگی بر سر این مساله توافق دارند که حکومت اسلامی مجهز به سلاح اتمی، ثبات منطقه را بیش از پیش برهم می زند. بنابراین، هیچکدام از آنان خواستار مجهز شدن حکومت اسلامی به سلاح اتمی نیست. کافی است که در یک توازن قوای معین، دولت بوش بتواند، همانگونه که در مورد عراق و افغانستان، حتی بدون توافق کامل متحدانش و سازمان ملل، در نقطه ای مواضع نظامی حکومت اسلامی را مورد حمله قرار دهد. و به طریق اولی کافی است بتواند متحدانش را مجاب کند که زمان اقدام قاطع فرارسیده است، آنگاه نکتی که بر افغانستان و عراق حاکم شده است، گریبانگیر مردم ایران نیز خواهد شد. امری که البته سران حکومت اسلامی ابایی از آن ندارند چرا که آن ها عزم جزم کرده اند از طریق ایجاد امپراتوری اسلامی در مقابل آمریکا و متحدانش بایستند.

توافقات البرادعی با نمایندگان حکومت اسلامی بر سر پرونده اتمی، همانند حبایی بود که به سرعت ناپدید شد. چشم انداز، تشدید بحران و درگیری هاست که پرونده اتمی حکومت اسلامی جنبه ای از آن است و سرپوشی است بر ابعاد وسیع تر مساله.

روز ۲۱ سپتامبر معاونان وزرای خارجه گروه ۵+۱ در واشنگتن گرد هم می آیند تا پیش نویس طرح تحریم های بیشتر علیه حکومت اسلامی را تدوین کنند. این پیش نویس در جلسه ای که به فاصله یک هفته در سطح وزرای خارجه گروه پنج عضو دائمی شورای امنیت باضافه آلمان برگزار می شود، به تصویب نهایی خواهد رسید.

قبل از برگزاری این نشست ها، از یکسو حکومت اسلامی و از سوی دیگر اتحادیه اروپا مذاکرات متعددی را برای مجاب کردن سایر کشورها به راه حل خود، در دستور کار گذاشته اند. در اروپا سارکوزی رئیس جمهور فرانسه تلاش می کند که آلمان و سایر دول اروپایی را به اعمال تحریم های بیشتر علیه جمهوری اسلامی ترغیب کند و حکومت اسلامی در مذاکراتی که فرستادگانش با دیپلمات های کشورهای مختلف انجام می دهند، تلاش می کند مانع از آن شود که آنان در اجلاس عنقریب واشنگتن به اعمال تحریم های بیشتر علیه حکومت اسلامی رای بدهند.

از سوی دیگر تازه ترین اظهار نظرهای مقامات آمریکا حاکی از آن است که آمریکا مصمم است اقدامات تحریمی علیه حکومت اسلامی را در دستور کار قرار دهد و ترجیحا سازمان ملل و شورای امنیت این سازمان را پشتوانه اجرایی تحریم ها قرار دهد. و تا بهار سال آینده که پیش بینی می شود سومین قطعنامه شورای امنیت علیه ایران صادر شود، بتواند با تنگ کردن حلقه محاصره اقتصادی و سیاسی، بحرانی را که روز به روز وخیم تر می شود به نفع خویش حل کند.

سران حکومت اسلامی در این میان، بر مواضع خویش ایستاده اند. نرزش ها و گامی به جلو و گامی به عقب گذاشتن حکومت

پرونده اتمی جمهوری اسلامی، مانع از آن شوند که دولت آمریکا یکبار دیگر همانند آنچه در افغانستان و عراق انجام داد، دست به اقدام بزند و آن ها را نیز ناگزیر کند که در پی آمریکا به مهلکه ای وارد شوند که خلاصی از آن ناممکن می نماید؛ مهلکه ای که به گواهی تجربه افغانستان و عراق برنده ای نخواهد داشت. و همگان می دانند که مورد ایران ده ها بار پیچیده تر از عراق و افغانستان، و تاثیرات هر تحولی در ایران، بسیار فراتر از جغرافیای ایران خواهد بود.

اما انتشار توافقات کافی بود تا دولت جرج بوش شدیداً با آن به مخالفت برخیزد و البرادعی را، و به طور غیر مستقیم اتحادیه اروپا را، متهم کند که به آلت دست حکومت اسلامی ایران تبدیل شده است. پس از آنکه حاضران در اجلاس آژانس بین المللی انرژی اتمی گزارش البرادعی را شنیدند، نوبت اتحادیه اروپا بود که البرادعی را به طور مستقیم به باد انتقاد بگیرد. بیانیه اتحادیه اروپا که توسط نماینده پرتغال، ریاست دوره ای آن، قرائت شد، به این واقیعت اشاره داشت که حکومت اسلامی دارد زمان می خورد و به شرط اساسی که مدت هاست توسط اروپا پیش نهاده شده، یعنی توقف غنی سازی اورانیوم، گردن نهاده است. ترک اجلاس آژانس از سوی البرادعی واکنشی به این موضع اروپا بود.

پایان اجلاس آژانس، به معنای پایان کشاکش ها نبود. برخی از دولت های اروپایی به مرور مواضعی سخت تر علیه جمهوری اسلامی گرفتند. سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه، ابتکار عمل در مجاب کردن آلمان و سایر دول عضو اتحادیه اروپا برای اتخاذ سیاست های قاطعانه تری در برابر حکومت اسلامی را در دست گرفت.

آخرین اظهار نظرات مقامات آمریکا و فرانسه این واقیعت را نشان می دهند که علیرغم موضع میانه روسیه و چین و تا حدودی آلمان، تحریم های بیشتر علیه حکومت اسلامی در چشم انداز نزدیک قرار دارند.

نشست سالانه مجمع عمومی آژانس بین المللی انرژی اتمی در وین در جریان است. یکی از مسائل اصلی که در دستور کار این نشست قرار دارد، پرونده هسته ای ایران است.

مبارزات کارگران شیلی راه گشای مبارزات توده ها

روز ۱۱ سپتامبر امسال، ۳۴ سال از روزی گذشت که سربازان ارتش شیلی به دستور فرماندهان جنایتکار خود، و در راس آنها ژنرال آگوستو پینوشه، به خیابان ها آمدند و با براندازی دولت سالوادور آلنده و سرکوب خونین اپوزیسیون چپ و انقلابی، به زعم خود، سکوت گورستان را در این کشور برقرار نمودند. همزمان با سرکوب خشن و خونین تمام نیروهای اپوزیسیون، مقاومت متشکل کارگران و زحمتکشان شیلی در برابر پیشروی های سرمایه عجالتا کاهشی چشمگیر یافت و در این فضای رعب و وحشت و شکست و سرکوب، سردمداران دولت آمریکا فرصت یافتند که با دست باز این کشور را به آزمایشگاه کاربست سیاست های نئولیبرالی خود تبدیل نمایند. تبلیغات رسانه های وابسته به طبقات حاکم اوضاع اقتصادی شیلی را "معجزه آمیز" تصویر نموده و گسترش همه جانبه حاکمیت قوانین بازار را تنها راه افزایش ثروت و رفاه کارگران و زحمتکشان این کشور خواندند. برکناری پینوشه از ریاست دولت در سال ۱۹۹۰، هیچ تغییر اساسی در وضعیت اقتصادی به همراه نداشت و کاربست سیاست های نئولیبرالی همچون گذشته و با نظارت کامل کارشناسان موسسات مالی امپریالیستی ادامه یافت.

شاید امپریالیستها در هم شکستن اپوزیسیون و مقاومت توده ها در مقابل کاربست این سیاست ها را "معجزه آمیز" بخوانند، اما برای میلیونها کارگر و زحمتکش این کشور این تصویر هیچ ربطی به واقعیت روزمره آنها نداشته است. خصوصی سازی اغلب خدمات دولتی، خدمات درمانی، تعمیق آشکار شکاف فقر و ثروت و گسترش بیکاری و فقر و فاقه، سهم کارگران و زحمتکشان شیلی از این "نمونه معجزه آمیز" بوده است. به گفته آمارهای رسمی، سرمایه داران در این سال ها ثروت های افسانه ای به جیب زده و بنا به آمارهای رسمی، اکنون بیش از ۶۹ درصد ثروت تولید شده در شیلی به جیب تنها ۲۰ درصد جمعیت سرازیر می شود. این اقدامات موجهی از مقاومت را به همراه داشته است. هر چند یکی از پی آمدهای مستقیم کاربست نئولیبرالیسم در شیلی، ایجاد محدودیت هر چه بیشتر بر سر راه عضویت کارگران در اتحادیه های کارگری و برپائی اعتصاب بوده است، اما سرمایه داران حتی به قوانین جنایتکارانه دوران حکومت نظامی پینوشه، که کارگران را از حقوق سیاسی خود محروم می کرد، نیز بسنده نکرده و محدودیتهای دیگری را نیز به این قوانین ضد کارگری

افزافه نمودند. با این همه کارگران شیلی با تشدید مبارزات خود در سال های اخیر در تلاشند تا با برپائی اتحادیه های واقعی خود، سد راه زورگویی های سرمایه داران شوند. افزایش روحیه مبارزه جوئی در میان کارگران و زحمتکشان شیلی، نسل جدیدی از فعالین سیاسی و کارگری را به مبارزه علیه سرمایه داران و دولت مدافع منافع آنها نشانده است. نگاهی به مبارزات کارگران، دانشجویان، جوانان و زحمتکشان شیلی در ماههای اخیر به روشنی گویای این واقعیت است.

در اواخر ماه آوریل امسال، هشت هزار کارگر جنگل کار، با خواست افزایش دستمزدها و هزینه های رفاهی، بهبود شرایط کار و توقف خصوصی سازی صنایع چوب و جنگی شیلی دست به یک اعتصاب نامحدود زدند. اعلام و آغاز این اعتصاب، با استقبال و همبستگی هزاران کارگر شیلی مواجه شد. سرمایه داران، که تصور می کردند با قوانین خود می توانند سد راه گسترش مقاومت و مبارزه بردگان کارمزدوری خود باشند، به یکباره صفی متحد از کارگران را در مقابل خود یافتند. کارگران اعتصابی راههای منتهی به مراکز جنگل کاری را مسدود نموده و با برپائی چادر اعلام نمودند که تا تحقق مطالبات خود، به سر کار بر نمی گردند. مقامات دولت، تجربیات سرکوب جنبش توده ای در دوران پینوشه را به کار بسته و با گسیل هزاران مامور پلیس تا دندان مسلح به محل تجمع کارگران فرمان خاتمه اعتصاب و بازگشت به کارها را دادند. اما کار به این آسانی ها هم که سرمایه داران تصور می کردند نبود. کارگران جنگل کار به حملات و وحشی گری های پلیس پاسخ داده و با سرکوبگران دست به مبارزه مستقیم و خونین زدند. با تعمیق مقاومت یکپارچه کارگران، رودریگو کریستناس، یکی از رهبران این اعتصاب در شامگاه روز سوم ماه می هدف بیش از صد گلوله ماموران پلیس قرار گرفت و در میان فریادهای "خصوصی سازی ها را متوقف کنید" هم زنجیران خود، به خون تپید. با قتل رودریگو، کارگران مبارزات خود را تشدید نموده و سرانجام نمایندگان دولت را وادار به عقب نشینی و پذیرش خواست های خود نمودند.

تردید نبود که روحیه مبارزه جوئی جنگل کاران دیر یا زود به دیگر بخش های جنبش کارگری سرایت کرده و با خاموشی موقت مبارزه در یک گوشه، آتش اعتراض و خشم کارگران از گوشه ای دیگر شعله خواهد کشید. چنین نیز شد و این بار نوبت به بیش

از ۲۸ هزار کارگر معادن مس شیلی رسید که پرچم مبارزه علیه سرمایه را برافرازند. جنبش اعتراضی معدنچیان در اواسط سال ۲۰۰۳ و با اعتراض به قوانین ضد کارگری به جا مانده از دوران حکومت نظامیان آغاز شد. این اعتراض به هجوم وحشیانه پلیس به صفوف اعتصابیون و اخراج بیش از ۲۰۰ کارگر منجر شد. سال ۲۰۰۴ معدنچیان برای هماهنگی و سازماندهی مبارزات خود، دست به تشکیل یک "کمیته اعتصاب" زدند. و در سال ۲۰۰۶ کارگران پس از تعطیل کارها، جاده های اصلی منتهی به مراکز جنگلی را مسدود ساخته و کنترل این مناطق را برای ۲۱ روز در دست گرفتند. و سرانجام نوبت به اعتصاب اخیر رسید که با برپائی آن، معدنچیان خواستار افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار خود شدند. برغم درگیری های روزانه با ماموران پلیس و فشار گرسنگی و بی پولی، کارگران به مقاومت خود ادامه داده و سرانجام مدیریت امور جنگلداری شیلی با خواست اعتصابیون موافقت نموده و از آنان خواست که به اعتصاب خود خاتمه داده و به سر کارها برگردند.

رشد آشکار رادیکالیسم در جنبش کارگری به سرعت به دیگر بخش های ناراضی مردم سرایت کرد. دانشجویان، که از خصوصی سازی مراکز آموزشی و برقراری شهریه ناراضی بوده و در سال ۲۰۰۶ حرکات وسیعی را برای متوقف ساختن این اقدامات دولت برگزار نموده بودند، مجددا پرچم مبارزه با خصوصی سازی مراکز آموزشی و بهبود وضعیت دانشگاهها را بلند کردند. در کنار دانشجویان، دهها هزار محصل و جوان بیکار نیز که از شرایط زندگی و بی آیندهی خود خشمگینند، مبارزه را برای پایان بخشیدن به این وضعیت آغاز نمودند. اعتصاب عمومی روز ۲۹ اوت، روزی بود که رودخانه خشم فروخورده دهها هزار جوان و دانشجو به خیابان ها جاری شد و در شهر های سانتیاگو، پایتخت شیلی، به درگیری و زدو خورد با ماموران پلیس منجر شد.

نسل جدیدی از مبارزین و فعالین کارگری از میان جنبش اعتراضی کارگران و زحمتکشان سر بر آورده و با درس گیری از تجربیات جنبش سرکوب شده با کودتای پینوشه در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، می روند که نقش خود را در سازماندهی و رهبری اتحادیه های مستقل و رادیکال کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی ایفاء نمایند. کارگران، زحمتکشان و جوانان با مبارزات مشترک دوباره به قدرت عظیم وحدت خود پی می برند. آنها دوباره می بینند که مبارزه متشکل و متحد تنها راه بهبود شرایط کار و زندگی و مقابله با پی آمد های نظم ضد انسانی سرمایه است.

بحران خاور میانه و زوال قدرت امپریالیسم آمریکا

خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان

تقویت کرد. لذا لبنان به یک کانون جدی تر بحران، در مقایسه با دوران پیش از حمله نظامی اسرائیل تبدیل گردید. پی آمد تمام این تحولات درخاور میانه، قدرت گیری روزافزون گروه اسلام گرای حماس در فلسطین تا مرحله پیروزی در انتخابات، تشکیل کابینه و بالاخره بروز بحرانی در درون خود جنبش مردم فلسطین بود که تا به امروز ادامه یافته است.

بنابراین روشن است که گسترش کانون های بحران در خاورمیانه، ارتباط تنگاتنگی با شکست های آمریکا در این منطقه داشته و این شکست ها نیز بیان چیز دیگری نیست، جز زوال روز افزون قدرت امپریالیسم آمریکا در منطقه. زیر بنای این زوال قدرت سیاسی و نظامی آمریکا نیز البته زوال قدرت اقتصادی این کشور است که از اواخر قرن بیستم، خود را نشان داده بود.

با این همه، آمریکا اکنون در تلاش است با تمرکز روی کانون های بحران در فلسطین و ایران، راهی برای غلبه بر بحران خاورمیانه و جبران شکست های خود پیدا کند. اما از آن جایی که این شکست ها، اتفاقی نبوده و برخاسته از واقعیت زوال قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی اند، بعید به نظر می رسد که حتما بتواند یک پیروزی تاکتیکی به دست آورد. اگر مسئله فلسطین را مد نظر قرار دهیم، زمانی که مذاکرات صلح اسلو جریانی یافت، آمریکا در موقعیتی بود که بتواند سیاست اش را به طرفین درگیر و حتما کشورهای عرب منطقه دیکته کند، اما همان گونه که می دانیم، حتما تحت آن شرایط، مذاکرات نتوانست به نتیجه ای بیانجامد.

امروز اما نه آمریکا از آن اتوریتیه بین المللی برخوردار است و نه نیروهای دخیل برسر این مسئله در اسرائیل و فلسطین در موقعیت آن سال ها. پس چگونه می توان انتظار داشت که اکنون راه حلی برای مسئله پیدا شود؟ این واقعیت به جای خود باقی ست که نزاع فلسطین و اسرائیل و ایضا اعراب و اسرائیل نمی تواند حل شود، مگر از طریق واگذاری سرزمین های اشغالی از سوی اسرائیل. اما اکنون بیش از هر زمان دیگر، اسرائیل بر ادامه اشغال بخش هایی از مناطق متعلق به فلسطینیان اصرار دارد. در چنین شرایطی هر آن چه نیز که رهبری کنونی فلسطین انعطاف نشان دهد، برنامه آمریکا برای تشکیل کنفرانسی که گویا قرار است به حل و فصل مسائل مورد اختلاف بپردازد، با شکست رو به رو خواهد شد.

درمورد جمهوری اسلامی نیز دولت آمریکا

توانایی حل مسئله را ندارد. اکنون دولت آمریکا دیگر در موقعیتی نیست که حتما در چارچوب فشارهای اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک، به سادگی بتواند قدرت های بزرگ دیگر جهان را به تبعیت از خواست خود وادارد. اختلافاتی که درمیان این دولت ها وجود دارد و هر یک منافع خاص خود را دنبال می کند، مانع از آن خواهد شد که آمریکا بتواند از طریق فشارهای فوق الذکر به نتیجه ای برسد. در چنین شرایطی بدیهی ست که برسر راه حل نظامی اصلا نمی تواند بین آن ها توافقی وجود داشته باشد.

از این گذشته، دخالت های نظامی و اشغالگری در عراق و افغانستان نشان داده اند که آمریکا از طریق نظامی، قدرت رسیدن به اهداف اش را ندارد. آمریکا چه می تواند بکند وقتی که حتما نیروی نظامی ناتو در افغانستان ناتوانی خود را نشان داده است؟ تردیدی نیست که آمریکا پیشرفته ترین و مخرب ترین سلاح ها را در اختیار دارد. اما سلاح پیشرفته هنگامی کارائی خواهد داشت که بتواند هدفی سیاسی را متحقق سازد. اکنون اما سلاح های پیشرفته آمریکائی از این قدرت و کارائی برخوردار نیستند. نتیجتا آمریکا در این مورد نیز نمی تواند اهداف خود را عملی سازد. بنابراین تمام شواهد موجود حاکی ست که بحران منطقه خاور میانه راه حل امپریالیستی ندارد و رشد روزافزون اسلام گرایی در منطقه نیز بیان دیگری از لاینحل ماندن این بحران است. چرا که جنبش ها و دولت های اسلام گرای منطقه نه توان و رسالتی برای حل تضادهائی که سرمنشاء این بحران اند دارند و نه اساسا در موقعیتی هستند که حتما بتوانند نقش قدرت های ژاندارم گونه منطقه را بازی کنند. این جنبش ها، تنها پوسیدگی و زوال نظم مستقر درخاور میانه را نشان می دهند.

نتیجتا، رشد اسلام گرایی در منطقه، همراه با تشدید و تعمیق بحران ها، بوده و هست. خاور میانه نمی تواند از چنگال تضادها و بحران های مداومی که با آن رو به روست، نجات یابد، مگر آنکه چرخشی سیاسی در خلاف جهت سلطه ارتجاع امپریالیستی و اسلامی رخ دهد. چنین چرخشی فقط هنگامی می تواند به وقوع بپیوندد که یک انقلاب لاقبل در یکی از تاثیرگذارترین کشورهای منطقه رخ دهد.

در لحظه کنونی، تنها ایران است که چشم انداز وقوع چنین انقلابی در آن وجود دارد. تا زمانی که این انقلاب رخ ندهد، خاورمیانه

در تاریخ ۲۲ شهریور ۸۶، سازمان، اطلاعاتی ای تحت عنوان "بار دیگر اعدام، بار دیگر قطع دست، این است کیفر مردمان در حکومت اسلامی" انتشار داد. در این اطلاعیه، بعد از اشاره به اعدام هفت نفر در ماهان کرمان به جرم شرارت و قاچاق مواد مخدر، یک نفر در قم به اتهام فساد اخلاقی، و چهار مورد قطع دست در مشهد به اتهام سرقت، توسط جلادان رژیم جمهوری اسلامی، چنین آمده است:

"اعدام مجازاتی غیر انسانی ست. مجازاتی که امروز در بسیاری از کشورهای جهان ممنوع می باشد. کشورهایی نیز که مجازات اعدام هم چنان در آن ها اجرا می گردد، تحت فشار افکار جهانی قرار داشته و مجبور به کاهش اعدام ها گردیده اند.

اما در ایران، اعدام یکی از شیوه های معمول مجازات است که در سال های اخیر و با روی کار آمدن دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد، به شکل بی سابقه ای گسترش یافته است."

در ادامه این اطلاعیه، به مرسوم کردن مجدد مجازات های قرون وسطائی نظیر سنگسار توسط دولت احمدی نژاد اشاره شده و سپس گفته شده است:

"سازمان فداییان (اقلیت) ضمن محکوم کردن این اقدامات وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی، خواستار لغو فوری کلیه مجازات های غیر انسانی از قبیل اعدام، سنگسار و قطع دست می باشد.

سازمان فداییان (اقلیت) معتقد است که گسترش اعدام ها و استفاده از روش های مجازات قرون گذشته توسط رژیم، جزئی از سیاست های آن جهت ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه است. بقای رژیم در سرکوب و کشتار است و این رژیم تا زمانی که در قدرت است به کشتار و سرکوب ادامه خواهد داد."

در چنگال بحران، ارتجاع و واپسگرایی، کشمکش و درگیری میان ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع اسلامی باقی خواهد ماند و توده های مردم کشورهای این منطقه از شر نتایج این بحران و عواقب آن نجات نخواهند یافت.

هاشمی رفسنجانی، آینده مجلس خبرگان و رویای اصلاح طلبان

به همان اندازه که خامنه ای، شورای نگهبان، دولت و در مجموع، جریان به اصطلاح "دوب در ولایت" از این انتخاب ناراضی هستند، و علنا در سخنرانی ها، روزنامه ها و سایت هایشان، بر ضد هاشمی موضع گرفته اند، در عوض طرفداران او، بویژه "اصلاح طلبان"، آنچنان شادی و گرد و خاکی به راه انداخته اند که گویا قرار است "تحولی بزرگ" در درون حاکمیت اتفاق افتد. آنان با بکارگیری سر تیترهایی چون "یک خطر از بیخ گوش ایران گذشت"، انتخاب رفسنجانی را تا حد منجی کشور، بر جسته کرده و در این امید واهی به سر می برند که هاشمی با استفاده از موقعیت جدید خود، جلوی "روند بحران سازی های شدید" حاکمیت را گرفته و بدین وسیله بتواند کشتی بحران زده رژیم را به ساحل ثبات و آرامش نزدیک سازد. دخیل بستن این چینی اصلاح طلبان به هاشمی رفسنجانی، در واقع چیزی جز عقب نشینی این جریان، از مواضع ظاهر فریب دپروزیشان نیست.

اگر چه خامنه ای در دیدار خود با نمایندگان مجلس خبرگان، منکر جناح بندی های سیاسی درون این مجلس شد و با حمله به رسانه ها، شکل گیری جنگ قدرت و صف بندی های درون این مجلس را به "جریان سازی جعلی دشمنان نظام" منتسب کرد، اما دیگر سخنان او به روشنی نه فقط تأییدی بود بر جناح بندی های درون مجلس خبرگان، بلکه فراتر از آن، عدم رضایت او از انتخاب هاشمی به ریاست این مجلس را نیز نشان داد.

خامنه ای در این دیدار، که دو روز بعد از انتخاب رفسنجانی به ریاست خبرگان صورت گرفت، در تمام مدت سخنرانی خود حتا یک بار هم از رفسنجانی نام نبرد و فقط با به کارگیری عبارت کلی "انتخاب یک هیأت رئیسه خوب" نظر خود را بیان کرد. هیأت رئیسه ای که بجز رفسنجانی، مومن و یزدی از جناح خود خامنه ای نایب رئیس آن هستند. او با توجه به نظر انتقادی رفسنجانی به دولت احمدی نژاد، از این هم فراتر رفت و در دیداری که هیچ ارتباطی با دولت نداشت، ضمن دفاع آشکار از احمدی نژاد گفت: رییس جمهور کنونی، مردی مؤمن، شجاع، پاک دست، معتقد به اصول، به شدت فعال و با پشتکار است و همه وظیفه داریم از قوای سه گانه و به ویژه دولت و رییس جمهور حمایت کنیم". تا بدین وسیله پیام و موضع خود را در مورد انتخاب رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان و جناح بندی های درون حاکمیت برساند.

جدا از واکنش های مثبت و منفی جناح های درون حاکمیت در مورد انتخاب رفسنجانی، باید دید آیا واقعا "روند آتی جامعه آنگونه که طرفداران هاشمی و "اصلاح طلبان" می پندارند، پیش خواهد رفت، یا در همچنان بر همان پاشنه خواهد چرخید؟.

قبل از پاسخ به این سوال، لازم است نظری به مواضع یک سال گذشته هاشمی رفسنجانی در مورد وظایف مجلس خبرگان داشته باشیم. تا ببینیم آیا او بعد از نشستن بر کرسی ریاست مجلس خبرگان، حرف تازه ای زده یا صرفا همان مواضع قبلی خود را تکرار کرده است؟. در یک سال گذشته، رفسنجانی بارها روی دو نکته تأکید داشته است. نخست موضوع انتخاب رهبر یا شورای رهبری. او بر این باور است که نمایندگان مجلس خبرگان، هم اکنون و با وجود حضور خامنه ای در مقام رهبری می بایست به شناسایی رهبر یا شورای رهبری آینده اقدام کنند. تا در صورت بروز اتفاقی برای خامنه ای، رژیم دچار بحران و خلاء رهبری نگردد. به یاد بیاوریم نزدیک به یک سال پیش که خبر بیماری و بعضا مرگ خامنه ای در رسانه ها، بازتاب بیرونی پیدا کرد، هاشمی رفسنجانی به دفعات بر ضرورت این امر تأکید داشت.

دوم اینکه او در هر مناسبتی بر اجراء اصل ۴۴ قانون اساسی که از وظایف دولت است تأکید کرده است. تا جایی که عدم اجراء "سند چشم انداز ۲۰ ساله و اصل ۴۴ قانون اساسی"، رفسنجانی را به موضع گیری علیه احمدی نژاد کشانده است. از آنجا که نظارت بر اجراء این امر، از طرف خامنه ای به مجمع تشخیص مصلحت رژیم واگذار شده است، و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نیز با خود رفسنجانی ست، اینک او حق خود می داند که از طریق مجلس خبرگان بر اجراء آن نظارت و حتا پیگیری کند. رفسنجانی در همان روز انتخابات، در شروع جلسه، در حالی که هنوز بر کرسی ریاست مجلس ننشسته بود و به عنوان نایب رئیس مجلس خبرگان سخن می گفت، مجددا همان مواضع قبلی خود را تکرار کرد. او خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان گفت: خبرگان وظایف بسیار مهمی دارند. اما در عین حال می توانند از آنجا که وظیفه نظارت بر اجراء سند چشم انداز ۲۰ ساله و اصل ۴۴ قانون اساسی که به مجمع تشخیص مصلحت نظام سپرده شده است، در این ارتباط از مجمع باز خواست کنند که آیا به وظایف خود عمل کرده است یا نه؟ او همچنین پس از این که به ریاست مجلس

خبرگان انتخاب شد، در دیدار با یزدی، نایب رئیس دوم این مجلس گفت: نظارت بر حفظ شرایط رهبری از دیگر وظایف این مجلس است. ما به عنوان نمایندگان خبرگان رهبری در این مجلس موظف به ابقای این شرایط در رهبر و نظارت به عملکرد کسانی که تحت نظر ایشان [رهبری] فعالیت می کنند هستیم"

چکیده دیدگاه رفسنجانی را می توان در بیان همین دو پاراگراف دریافت. تنها نکته جدیدی که او مطرح کرده، و یقینا همان باعث شادی "اصلاح طلبان" شده، طرح موضوع "نظارت به عملکرد کسانی که تحت نظر خامنه ای فعالیت می کنند"، از جمله شورای نگهبان است. چنانکه عباس عیدی به صراحت بر این موضوع تأکید کرده است. او در مصاحبه با رادیو بی بی سی گفت: اگر آقای هاشمی رفسنجانی بخواهد تحولی در حکومت ایجاد کند باید نظارت استصوابی را از حیطه اختیارات شورای نگهبان خارج کند."

اینکه رئیس مجلس خبرگان با کدام اهرم اجرایی می خواهد بر "عملکرد شورای نگهبان نظارت داشته باشد"، موضوعی ست که فقط خود او باید پاسخ گو باشد. لذا این قسمت از اظهار نظر او را باید یک شوخی سیاسی تلقی کرد تا یک موضع سیاسی قابل اجراء.

از طرف دیگر مجلس خبرگان که مسئولیت انتخاب رهبری را به عهده دارد و نمایندگان این مجلس علی الظاهر می بایست رفتار و عملکرد رهبری را کنترل کنند، خود ابتدا به ساکن از فیلتر شورای نگهبان می گذرند. نهادی که اعضای آن انتصابی بوده و مستقیما از طرف "رهبر" برگزیده می شوند. حال چگونه می توان از نمایندگان مجلس خبرگان که وام دار "ولی فقیه" و نهاد انتصابی، شورای نگهبان هستند، انتظار داشت که بر اعمال "رهبر" و شورای نگهبان کنترل داشته باشند. چنانکه در دیدار خامنه ای با نمایندگان مجلس خبرگان، به وضوح شاهد بودیم که، این خامنه ای بود که مدام اعمال یکایک نمایندگان را تحت کنترل داشت و به آنان رهنمود می داد که "همه اعضای مجلس خبرگان از جمله هیئت رئیسه آن باید مراقب گفتار و عملکرد خود باشند".

تازه بر فرض محال، رفسنجانی بتواند از کانال مجلس خبرگان جلوی پاره ای از اقدامات شورای نگهبان را بگیرد و طرفداران او و "اصلاح طلبان" بتوانند همانند سال ۷۶، پست ریاست جمهوری و کرسی های مجلس قانون گذاری رژیم را تصاحب کنند. چه اتفاقی برای مردم و توده های زحمتکش جامعه رخ خواهد داد؟ مگر در آن هشت سالی که "اصلاح طلبان" در

اعدام، مجازاتی غیرانسانی در دستان حاکمان ستم گر

نگاهی به مجازات اعدام در جمهوری اسلامی

از سوی این سازمان، در سال های اخیر آمار اعدام در جهان رو به کاهش نهاده است. اما به رغم کاهش آمار اعدام ها در کشورهای جهان، در ایران، مجازات اعدام در سال های اخیر افزایش چشمگیری داشته است. به واقع ایران تنها کشوریست که آمار اعدام در آن افزایش داشته است.

در حالی که بنابر آمار سازمان عفو بین الملل در سال ۲۰۰۵ در ایران ۹۴ نفر اعدام شده بودند، این تعداد در سال ۲۰۰۶ به یکصد و هفتاد و هفت نفر رسید و در سال جدید میلادی نیز بنابر آمارهای منتشره در طول تنها هفت ماه حداقل ۱۷۰ نفر اعدام شده اند. آمار فوق اعدام های اخیر را که در ماه های هشتم و نهم میلادی صورت گرفته در بر نمی گیرد و این در حالی است که در دو ماه اخیر موج وسیع اعدام کشور را در بر گرفته و براساس گفته های مقامات قضایی احکام اعدام بسیاری نیز صادر شده که منتظر ناپدید مقامات بالاتر قضایی می باشند. دهها نفر در تهران، مشهد، شیراز، تبریز، اهواز، کرمان، سیستان و بلوچستان و غیره در انتظار عمومی به دار آویخته شدند. تنها در مشهد در یک نوبت هفده نفر اعدام شدند. یک مقام قضایی در فارس از اعدام حداقل یک تا دو نفر در هر هفته از آغاز سال نو تاکنون در استان فوق خبر داد. یک مقام قضایی دیگر در کرمانشاه خبر از صدور حکم اعدام برای برخی از دستگیرشدگان تحت عنوان ارادل و اوباش داد. در رسانه های دولتی از جمله تلویزیون اخبار این اعدام ها به سرعت پخش می گردد. در حالی که در سال های گذشته رژیم از اعدام در انتظار عمومی تا حدود زیادی پرهیز داشت، امروز متهمان را در مکان های شلوغ هم چون جلوی دادگستری تهران، به دار می کشند. تلویزیون ایران چندی پیش اعترافات دوازده محکوم به اعدام را پخش کرد که در آن فیلم، متهمان به سیاق همیشه گی از عملکرد خود ابراز پشیمانی و غیره کرده بودند.

در یک نگاه می توان گفت، بعد از آغاز طرح هایی چون مبارزه با بدحجابی، جمع آوری معتادین و ارادل و اوباش و غیره، مجازات اعدام به شکل گسترده ای از سوی حاکمان اجرا می گردد. در میان اعدام شدگان اخیر، برخی نیز به دلایل سیاسی اعدام شده اند. از جمله چند نفر از کسانی که تحت عنوان ارادل و اوباش اعدام گردیدند و نیز اعدام سه نفر در اهواز و دو نفر در تهران به اتهام ترور یکی از قضات به نام مقدس. در طول سالیان حکومت اسلامی، کمونیست ها و سایر مخالفان سیاسی بزرگترین

قربانیان مجازات اعدام بوده اند. از همان ابتدا رژیم دارهای مجازات را به ویژه در کردستان و ترکمن صحرا به راه انداخت. در سال ۵۸ در ترکمن صحرا، خلخال جلاذ چهار نفر از رفقای ما توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را ربوده و مخفیانه و بدون هیچ گونه دادرسی و غیره اعدام کرد. جنایتی که حتا رژیم نیز در آن زمان از پذیرش علنی آن خودداری کرد و تنها سال ها بعد، در اواخر دهه ۶۰ بود که خلخال در مصاحبه ای که در "کیهان سال" منتشر شد مسئولیت اعدام رفقای مان را به عهده گرفت. در کردستان نیز رفقای ما و سایر مخالفان سیاسی بدون هیچ گونه محاکمه ای توسط جلاذان رژیم و در راس آن ها خلخال اعدام شدند. رفقای چون یوسف کشی زاده، احسن و شهریار ناهید، ابوالقاسم رشوند سرداری، هرمز گرجی بیانی و دکتر نریمسا که برای مداوای مجروحان، داوطلبانه به کردستان رفته بود، از جمله رفقای ما بودند.

طی سال های ۶۰ تا ۶۷ نیز همانطور که بسیاری بر آن آگاه هستند، مجازات اعدام به شکلی وحشیانه در زندان ها اجرا گردید و رژیم جمهوری اسلامی نیز با افتخار تمام در رسانه های خود از جمله رادیو و تلویزیون و روزنامه ها اعلام می کرد. هر چند که در جریان اعدام سراسری زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ رژیم مهر سکوت بر لب زد. اما کمونیست ها جدا از آن که جزو بزرگترین قربانیان مجازات اعدام هستند، مصرترین و پیگیرترین مدافعان لغو مجازات اعدام نیز می باشند.

از نظر کمونیست ها انسان در خلا زنده گی نمی کند. انسان ها محصول شرایط اند و جنایات و سایر نابسامانی های اجتماعی هم چون سرقت، تجاوز و غیره، نتیجه ی شرایطی است که انسان ها در آن زند گی می کنند. از این روست که کمونیست ها معتقد به از بین بردن شرایطی هستند که منجر به بروز این نابسامانی های اجتماعی شده است و نه انسان ها که در هر حال، خود قربانی و محصول آن شرایط اند.

اما چرا جمهوری اسلامی دست به اعدام می زند و چرا این اعدام ها به شدت رو به افزایش نهاده است؟

در این جا صحبت از اعدام زندانیان سیاسی نیست چرا که علت آن بر همگان روشن بوده و سابقه ی کشتار مخالفان در این نظام برکسی پوشیده نیست. اما سوال این است که چرا جمهوری اسلامی انسان هایی را به طور مثال به جرم جنایت و تجاوز اعدام می کند، در حالی که خود بزرگترین جانی و تجاوزگر است؟

جمهوری اسلامی با سرکوب زنان، با تحمیل فقر به توده های میلیونی، بزرگترین زمینه را برای تجاوز به زنان فراهم آورده است و در این میان آخوندها و عوامل و مدیران دولتی بزرگترین متجاوزان به زنان هستند. امروزه اخبار مربوط به این موضوع را چه کسی است که نشنیده و یا خود حتا در جریان آن وقایع قرار نگرفته باشد؟

در مورد قاچاق مواد مخدر نیز همین طور. آیا برآستی چگونه است و چه دستی در کار است که ایران امروز بیشترین معتاد را در دنیا دارد و مواد مخدر به وفور و به راحتی در آن پیدا می شود؟ جمهوری اسلامی در حالی قاچاقچیان مواد مخدر را اعدام می کند که خود بزرگترین متهم برای این کار است. هنوز فراموش نشده است که وزارت اطلاعات در دوره ی وزارت "فلاحیان"، به ترانزیت مواد مخدر می پرداخت و از این راه پول های کلانی به جیب می زد و امروز بار دیگر همان افراد، نه تنها وزارت اطلاعات که وزارت کشور و در واقع دولت را در اختیار گرفته اند. جالب آن که رییس ستاد مبارزه با مواد مخدر نیز که دارای چند پست در دولت احمدی نژاد است، یکی از سینه چاکان همان جریان می باشد.

در مورد سایر کالاهای نیز که بر همگان روشن است. سپاه پاسداران با در اختیار داشتن اسکله ها و فرودگاه ها، هر کالایی را با هر حجمی که می خواست و می خواهد، بدون پرداخت ریالی به گمرک، وارد کشور کرده و از این بابت پول هنگفتی به جیب می زند. و تازه دزدی های میلیاردری که عوامل دولت در ظواهر قانونی تحت عناوینی هم چون واگذاری کارخانجات به بخش خصوصی، مناقصه های دولتی به ویژه در بخش نفت، زمین خواری و غیره انجام می دهند، بماند.

دولت ابزار سرکوب ستم کشان توسط ستم گران است. دولت بیش از هر چیز بارگان های سرکوب اش معنا و مفهوم پیدا می کند. با رشد جنبش های اعتراضی توسط توده های ستم کش، دولت به عنوان ابزار سرکوب، با تیز کردن شمشیر خود به جنگ توده های غیر مسلح می رود. در شرایطی که دولت ناتوان از سرکوب جنبش شده و جنبش به رشد خود ادامه می دهد، دولت ها مجبور به تن دادن به برخی از رفرم ها می گردند و به واقع جنبش های اعتراضی، دولت را که ناتوان از عقب راندن جنبش می شود، مجبور به این کار می کنند. اما همیشه دستگاه دولتی با سرکوب و ارگان هایی که این وظیفه را عهده دار هستند معنا می یابد، حتا زمانی که دست به رفرم های محدود می زنند.

دولت احمدی نژاد که پس از شکست جریاناتی که معتقد به رفرم های محدودی برای مهار جنبش های اعتراضی بودند، بر سرکار آمده است، تبلور کامل چنین دولتی است. در صفحه ۹

جنبش طبقاتی کارگران در گذار از یک تند پیچ

کند.

جمهوری اسلامی البته ممکن است به طور تاکتیکی وموقتی هم که شده به برخی افراد که تمایلات سیاسی هم دارند، اجازه بدهد حرف هائی بزنند وفعالیت های علنی محدودی نیز داشته باشند. مادام که چنین افرادی، تک نفره هستند، فعالیت جمعی ندارند و صرفا حرف می زنند، ولو آنکه این حرف ها ظاهر تند وتیزی هم داشته باشند واز آنها بوی مخالفت هم به مشام برسد، جمهوری اسلامی ممکن است کاری به کار آنها نداشته باشد و نسبت به این پدیده، عکس العمل فوری از خود نشان ندهد. با این همه، این مسئله بسیار بدیهی است که دستگاه امنیتی واطلاعاتی رژیم، همه این ها و تحرکات علنی را زیر نظر خود می گیرد وچنان چه کسی بخواهد پای خود را از حد حرف، آنطرف تر بگذارد و فرضا پای اقدام عملی و سازماندهی برود، فورا وی را بازداشت می کند و با اعمال شکنجه و تهدید به مجازات، سعی می کند فرد مورد نظر را یا به تسلیم وسکوت وادار نماید و یا درنهایت وی را به زندان واعدام محکوم می کند.

روشن است که نه پدیده تشدید خفقان و گسترش سرکوب و مختنق تر شدن شرایط حاکم بر جامعه نسبت به دو سال قبل، نه کوشش رژیم برای ممانعت از ادامه کاری تشکل ها وفعالین کارگری و قلع و قمع آنها از چشم کارگران پیشرو و آگاه پنهان مانده است ونه عواقب ونتایج اعمال چنین سیاست هائی. با تشدید فشار سرنیزه و اختناق، این، یک خطر واقعی است که آن دسته از فعالان کارگری که خود را علنی نموده و فعالیت علنی داشته اند، به نخسین قربانیان سیاست تشدید سرکوب رژیم تبدیل شوند. آنان از سوی دستگاه امنیتی و سرکوب رژیم، آن قدر تحت فشار و پی گرد قرارمی گیرند که یا دیگر فعالیت چندانی نداشته باشند و یا در بدترین حالت مجبور گردند خود را به کلی از عرصه فعالیت ومبارزه کنار بکشند. بدیهی است که وحشی گری های رژیم وتشدید فشار و سرکوب بی حد وحصر کنونی، روی افراد ونیروهای غیر علنی و مخفی نیز تاثیرات ولو خفیف تری نیز برجای خواهد گذاشت.

اگرچه حرکت های اعتراضی کارگران متمایز از سایر اقشار جامعه است وکارگر در محیط کار خود، در هر حال در برابر کارفرما واجحافات وی ایستادگی می کند و برای بهبود شرایط کار دست به اعتراض ومبارزه می زند، اما تردیدی نیست که مجموعه این شرایط، اثرات منفی خود را بر اعتراضات کارگران ومراکزی که در آن می بایستی حرکت اعتراضی واعتصاب کارگری سازماندهی شود، نیز برجای خواهد گذاشت.

خشن و عریان واختناق بیشتر عجین شده است. این رژیم که از روز اول به قدرت رسیدن اش هم نشان داده است قویا مخالف تشکل یابی کارگران و مخالف تشکل های مستقل کارگری است وآن را برنمی تابد، اکنون آشکارا بر شدت اختناق و اقدامات سرکوبگرانه خود علیه کارگران وتشکل های کارگری افزوده است. فرقی هم نمی کند که این تشکل، تشکلی است صنفی، سیاسی یا دمکراتیک. همین قدر کافی ست که تشکلی مستقل از نهادهای حکومتی باشد، به ابتکار کارگران و به نیروی خود آنها به وجود آمده باشد و برای تحقق مطالبات کارگران فعالیت ومبارزه نماید.

محمود صالحی تنها به جرم فعالیت برای سازماندهی وتشکل یابی کارگران که قادرشوند مبارزات خود را متشکل تر سازند، به زندان می افتد. منصور اسانلو نیز به جرم فعالیت برای سازماندهی کارگران و ایجاد سندیکای شرکت واحد، روز روشن و برای چندمین بار در وسط خیابان واز داخل اتوبوس شرکت واحد ربوده می شود وهمراه با ضرب وشتم به زندان اوین منتقل می گردد. سندیکای کارگران شرکت واحد می گوید، این تشکل، یک تشکل صنفی است که در چارچوب قوانین موجود فعالیت می کند. منصور اسانلو، ابراهیم مددی و دیگر مسئولین سندیکا نیز بارها، همین مسئله را تکرار کرده اند. اما جمهوری اسلامی گوشش بدهکار این حرف ها نیست و به سندیکا و فعالان آن یورش می برد!

وکلائی مدافع داوود رضوی، عضو دیگر هیئت مدیره سندیکا، پا را از این هم فراتر گذاشته و خطاب به رئیس شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب تهران، می نویسد "هدف و قصد اعضای سندیکا دفاع از حقوق صنفی و قانونی خود از طریق مسالمت آمیز بوده ونتیجه این فعالیت ها نیز تقویت امنیت ملی وجلوگیری از رادیکالی شدن مطالبات گروه های اجتماعی کم درآمد و آسیب پذیر می باشد" (نقل از لایحه دفاعیه دکتر یوسف مولانی و پرویز خورشید، وکلای داوود رضوی، مورخ شهریور ۸۶، مندرج در سایت سندیکای شرکت واحد)

اما جمهوری اسلامی در لحظه فعلی کاری به این مسائل ندارد و قبل از هر چیز می خواهد هر تشکلی را که در این سال ها شکل گرفته است جارو کند و مخالف هر تشکلی است که بخواهد ظرفی برای متشکل ساختن کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان وسایر اقشار زحمتکش مردم باشد. چنین است که سرکوب واختناق را تشدید می کند و به قصد قلع و قمع، به چنین تشکل هائی یورش می برد، رهبران و سازما ندهندگان آنها را نیز بازداشت وحبس و مجازات می

منافع این طبقه را به خطر می اندازد، بلکه بدیهی است که این پیشرفت ها از حدود ظرفیت رژیم سیاسی پاسدار منافع این طبقه نیز به کلی خارج است و با آن عمیقا درتباين قرار دارد. رژیمی که در آن دین ودولت کاملا درهم ادغام شده است، رژیمی که تداوم حیات خود را در تشدید فزاینده ی خفقان و سرکوب و گسترش مداخلات پلیسی در زندگی توده های مردم می بیند، رژیمی که موجودیت آن با سلب آزادی های سیاسی و لگدمال کردن حقوق دمکراتیک کارگران وزحمتکشان ملازم است، این رژیم، اساسا نمی تواند چیزی به نام جنبش های اجتماعی و تشکل های مستقل و متعلق به آنها را تحمل کند چه رسد به پیشرفت این جنبش ها به خصوص، جنبش طبقاتی کارگران.

تجربه حاکمیت جمهوری اسلامی بارها این موضوع را به اثبات رسانده است که رژیم سیاسی حاکم، در برابر جنبش های اجتماعی به ویژه در برابر جنبش کارگری و فعالیت هائی که متضمن سازماندهی طبقه کارگر است، همواره به سرنیزه و به حداکثر سرکوب متوسل شده است. اگر حتا گذشته ها را در نظر نگیریم وبه همین چند سال اخیر نگاه کنیم می بینیم که جمهوری اسلامی با کاربست یک سیستم سرکوب متمرکز و سیستماتیک علیه کارگران پیشرو و فعالان کارگری، از جمله اخراج، بازداشت، احضارهای مکرر، تهدید و ضرب وشتم، زندان و شلاق واعمال یک رشته فشارهای ممتد روحی و روانی وایجاد ناامنی برای کارگران پیشرو واعضای خانواده آن ها سعی کرده است کارگران پیشرو وفعالین کارگری را مرعوب سازدو دست آنها را از محیط های کارگری کوتاه کند تا مانع آگاهی وتشکل یابی کارگران شود. اقدامات وحشیانه ومکرر نیروهای امنیتی علیه کارگران پیشرو وفعالان کارگری، تعقیب و پی گرد طولانی مدت کارگران سقز، دستگیری، شکنجه و آزار و تهدید وحبس محمود صالحی، ربودن منصور اسانلو، ضرب وشتم مکرر وحبس وی، بازداشت، محاکمه، احضار و ارباب دهها کارگر پیشرو و فعال کارگری وسندیکائی دیگر در تهران، سنندج، کرمانشاه، خرم آباد و برخی دیگر از شهرهای ایران، تماما بیانگر وحشت رژیم از آگاهی و تشکل یابی کارگران واننقامجوئی طبقه سرمایه دار از جنبش طبقاتی کارگران وپیشرفت های آن است.

ضدیت با تشکل و آگاهی کارگران و ضدیت با هرگونه آزادی سیاسی، از خصلت های اصلی جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی، رژیمی است فوق ارتجاعی که حیات و موجودیت اش، با اعمال دیکتاتوری

اعدام، مجازاتی غیرانسانی در ...

این دولت که اعضای آن همه گی از ارگان های سرکوب رژیم مانند سپاه و وزارت اطلاعات می باشند، از همان ابتدا از یکسو با طرح شعارهای عوام فریبانه سعی در تحمیل توده ها کرد و از سوی دیگر و به موازات آن به سرکوب جنبش کارگری، دانشجویی، زنان و غیره پرداخت. رژیم که هم چنان در رویای سرکوب و جنایات دهه ی ۶۰ به سر می برد، سعی دارد از تمامی ابزار موجود جهت ایجاد جو رعب و وحشت استفاده کند و اعدام یکی از این ابزارهاست. اما از آن جایی که اعدام مخالفان سیاسی در سطح وسیع برایش در شرایط کنونی مقدور نیست، سعی می کند با براه انداختن نمایش های خیابانی و اعدام کسانی که اعدام شان در میان برخی از اقدار عقب افتاده جامعه قابل قبول نیز می باشد، و راه انداختن سروصدا، ترس و وحشت را در جامعه حاکم کرده و از این طریق خط و نشانی نیز برای فعالان جنبش های اعتراضی بکشد. از دیگر سو رژیم با به دار زدن انسان ها، سعی می کند بر روی ضعف و ناتوانی اش که ریشه در ماهیت خودش در حل معضلات جامعه دارد، سرپوش گذاشته و به این طریق فرافکنی کند. معضلاتی که امروز به یک بحران واقعی در جامعه تبدیل شده است. امروزه شاهدیم که کوچکترین حرکت از سوی فعالان جنبش های اجتماعی با سرکوب شدید رژیم روبرو می شود. تهاجم اخیر به یک کارگاه آموزشی در خرم آباد و ضرب و شتم وحشیانه حاضرین در این کارگاه که توسط فعالان کمپین یک میلیون امضا سازماندهی شده و به واقع به صورت جمعی

هاشمی رفسنجانی، آینده مجلس خبرگان و رویای اصلاح طلبان

قدرت حضور داشتند، به کدام یک از مطالبات کارگران و زحمتکشان پاسخ داده شد؟ به جز ایجاد توهم در میان توده مردم، مبنی بر اصلاح پذیری رژیم از درون، حاصل آن سال ها چه بود؟ توهمی که عملاً مانع گسترش مبارزات کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی بر علیه کلیت رژیم شد. واقعیت آن است که، حاکمیت جمهوری اسلامی بر اساس قوانین ارتجاعی و بنیان های قرون وسطایی "ولایت فقیه" شکل گرفته است. نهادهای کلیدی آن از جمله رهبری، شورای نگهبان و مجلس خبرگان به صورت دور باطل مدام یکدیگر را تقویت و باز تولید می کنند. و این همان نکته ای است که تمامی رفرمیست ها و "اصلاح طلبان" حکومتی و غیر حکومتی به تناسب منافع طبقاتیشان نمی خواهند به آن توجه کنند. اگر چه رفسنجانی با بدست آوردن ۴۱ رای

محدود و خصوصی در یک خانه برگزار شده بود، یک نمونه است.

دستگیری اخیر تعدادی از فعالان حقوق بشر نمونه ی دیگری است. نمونه هایی که در کنار سرکوب و دستگیری کارگران، دانشجویان، روزنامه نگاران مستقل، معلمان، فعالین جنبش های ملی، تهاجم به کردستان و غیره هم چون حلقه های زنجیری متصل خود را نشان می دهند. در کنار هم قراردادن مجموعه ی این اقدامات است که به خوبی نشان می دهد اعدام ها یک حلقه از این مجموعه هستند و بی شک این اعدام ها ادامه خواهند یافت. همان طور که مقامات دولتی نیز بر ادامه ی اعدام ها تاکید کرده و به تازگی نیز از بازداشت ۴۵ نفر دیگر تحت عنوان ارادل و اوپاش در سطح شهر تهران خبر داده اند که در مرحله ی اول طرح، فرار!! کرده بودند..

مبارزه علیه مجازات اعدام و لغو این مجازات یک خواست دمکراتیک است.

مبارزه با سیاست سرکوب همه جانبه ی حکومت اسلامی، یکی از وظایف مهم پیش رو در برابر جنبش است. اگرچه تشدید سرکوب در سال های اخیر، منجر به کاسته شدن از دامنه اعتلاء جنبش شده است، اما در آن تردیدی نیست که سرکوب کنونی در نهایت تأثیری موقتی خواهد داشت. بی شک جنبش های اعتراضی در پی این سرکوب ها - ضمن آن که شاهد تقویت اندیشه های رادیکال در جنبش بوده ایم و این نتیجه ی منطقی شرایط کنونی ست - با سرعتی دو چندان رشد خواهد کرد. رژیم بیهوده در حال وهوای سال های ۶۰ به سر می برد. این بار کارگران و زحمتکشان جواب خوبی به آن خواهند داد.

جنبش طبقاتی کارگران در ...

شرایط مشخص حاکم بر جامعه، اما قبل از هر چیز، عدم کفایت و حتا زیان بار بودن فعالیت صرف علنی و قانونی را، هر روز و در هر گام مبارزه، به اثبات می رساند. اگر کسی نخواهد بر این شرایط مشخص چشم فروبندد، راهی ندارد جز آنکه از علنی کاری صرف پرهیز کند و تلفیق مناسبی میان کار علنی و قانونی و فعالیت مخفی و زیر زمینی ایجاد کند. درواقعیت امر هم، اکنون، چه کسی این را بخواد یا نخواهد، رعایت پنهان کاری در عرصه فعالیت ها و محیط های کارگری و تلفیق دقیق میان فعالیت علنی، نیمه علنی و مخفی به ضرورتی انکار ناپذیر تبدیل شده است. البته کارگران پیشرو و آگاهی که درگیر مبارزه طبقاتی هستند و شرایط مشخص را باگوش و پوست خود لمس می کنند، براین ضرورت وقوف داشته اند و وقوف دارند و هرگز به دام گرایش ها و یا افرادی که مبنای فعالیت خود را علنی کاری و کارقانونی می گذارند، فعالیت مخفی را به سخره می گیرند و همه را به علنی کاری و کار قانونی صرف دعوت می کنند، نیافتاده و نخواهند افتاد.

شرایط جدید حاکم بر جامعه که وجه ممیزه آن، تشدید بیش از پیش فشار و اختناق است، به جنبش کارگری و همه کارگران آگاه و پیشرو حکم می کند، هوشیاری خویش را دوچندان سازند و با اتخاذ به موقع روش ها و تاکتیک های مناسب، اثرات سوء این سرکوب ها را تا حد ممکن خنثا ساخته، میزان خسارات و تلفات را پایین آورند. فعالین کارگری نمی توانند از کنار این شرایط و تشدید خفقان و سرکوب بگذرند، بلکه با توجه به شرایط مشخص حاکم بر جامعه و توازن قوای موجود، باید شیوه حرکت و فعالیت خود را به نحوی تنظیم کنند، که بتوانند از این تند پیچ گذر نمایند. اکنون افزون بر ایجاد و تکثیر کمیته های مخفی کارخانه در مراکز کارگری، یکی دیگر از وجوه فعالیت کارگران پیشرو، فعالیت درتشکل های توده ای نظیر تعاونی ها و سازمان های ورزشی و امثال آن و فعالیت برای ایجاد این گونه تشکل ها است. بدیهی است که رعایت تلفیق کارمخفی، نیمه علنی و علنی برای فعالیت در درون این گونه تشکل ها نیز ضروری ست. این نحوه حرکت و فعالیت، می تواند به کارگران پیشرو و فعالین جنبش کارگری کمک نماید که خود را از زیر ضربات مرگبار پلیسی-امنیتی رژیم برهانند، از تند پیچ موجود گذر نمایند و در شرایط مساعدتر و اعتلاء بیشتر جنبش کارگری با توان و آمادگی بیشتری وارد میدان شوند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 509 September 2007

جنبش طبقاتی کارگران در گذار از یک تند پیچ

چه در زمینه تشکل های کارگری و تشکل یابی طبقه کارگر، قابل انکار نیست. ایجاد و تقویت کمیته های کارخانه، ایجاد کمیته های کارگری، تکثیر این کمیته ها و کوشش برای ایجاد پیوند و ارتباط میان آنها در مقیاس فراکارخانه ای و سراسری، موجودیت سندیکای کارگران شرکت واحد، کوشش و اقدام برای همگرایی و اتحاد عمل گرایش های رادیکال درون جنبش کارگری در برابر تعرضات طبقه سرمایه دار، نموده ها و نمونه هایی از پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران است.

اگر پیش از این، نقش و وزن طبقه کارگر در تحولات اجتماعی ایران و پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران از سوی گرایش های راست، انکار می شد و یا احیاناً این مسئله از چشم کسانی پنهان مانده بود، اما برافراشته شدن پرچم مبارزه مستقل کارگران در اول ماه مه امسال در تهران، دیگر هیچ جانی برای انکار و چشم پوشی باقی نگذاشت. راهپیمایی پرشور کارگران در اول ماه مه که با پرچم ها و پلاکاردهای مستقل و شعارهای کوبنده و رادیکال و مستقل خود وارد میدان شدند، خیابان های تهران و ورزشگاه شیرودی را به تسخیر خویش در آوردند، و توانستند خواسته های طبقاتی خویش را در مقیاس وسیع و توده ای به سطح خیابان ها بکشانند، باید به همگان نشان داده باشد که طبقه کارگر و جنبش پویا و بالنده ی آن، با چه سرعتی می تواند پیش روی نماید و خود را به منظور برداشتن گام های دیگری به سمت جلو و برای مداخله در تحولات سیاسی جامعه، آماده و تجهیز کند. روشن است که پیشرفت و اعتلاء جنبش طبقاتی کارگران، نه فقط بر نگرانی در میان کارفرمایان و سرمایه داران دامن می زند و

در صفحه ۸

دور جدید اختناق و سرکوبی که با روی کار آمدن کابینه نظامی- امنیتی احمدی نژاد آغاز شد و با شدت و حدت تمام ادامه یافته است، از اوائل سال جاری وارد مرحله هولناک تر و گسترده تری شده است. ارتجاع حاکم، آشکارا بر موج اقدامات ارباب گرانه خود افزوده است. بر شمار اعدام ها به وسیله جرتقیل و در انظار عمومی افزوده شده است. یورش وحشیانه به جنبش های اجتماعی زنان، معلمان، دانشجویان، بازداشت های گسترده و حبس فعالین این جنبش ها به قصد خاموشی و قلع و قمع آنها، بیش از پیش تشدید شده است. جنبش کارگری نه فقط از این تعرضات و یورش ها برکنار نبوده است، بلکه بنا به جایگاه و نقش بی همتای طبقه کارگر در تحولات اجتماعی و به خاطر حضور فعال جنبش طبقاتی کارگران در عرصه جامعه در چند سال اخیر و تأثیرات بلا انکار آن بر سایر جنبش های اجتماعی و برکل جامعه، در مرکز توجه دائمی رژیم ضد کارگری و هدف بلاواسطه سیاست های سرکوبگرانه آن قرار داشته است.

هیچکس نمی تواند این واقعیت را انکار نماید که جنبش طبقاتی کارگران پس از برگذاری اول ماه مه سال ۸۳ درسقز، پیوسته در حال پیشرفت بوده است و تقریباً در تمام طول این سال ها نیز به عنوان مهم ترین نیروی عرصه فعال مبارزه در مقیاس تمام جامعه اظهار وجود کرده است. به رغم تمامی موانع موجود و تعرضات پی در پی طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن علیه طبقه کارگر، جنبش کارگری هر ساله توانسته است گام هایی به جلو بردارد و به مراحل تکامل یافته تری گذر نماید. پیشرفت های جنبش کارگری چه از لحاظ رشد و ارتقاء آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران و

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی